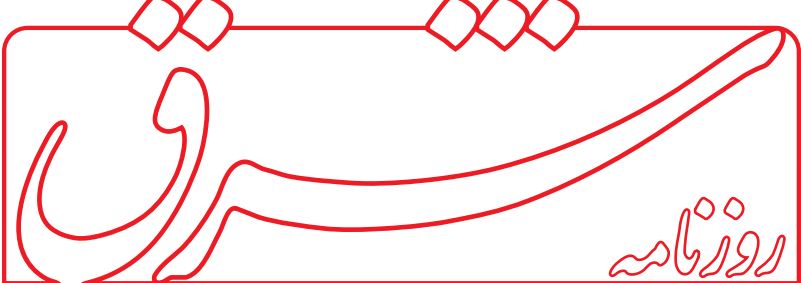




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان قاضی‌مخیا‌بان فلسطین، کوچه پورادان غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷-۳۷
نمبر: ۸۸۹۸۶۸۲۸-۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۲۲
تلفن اگهی‌ها: ۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۲۲
امور مشترکین: ۸۸۸۱۴۲۳-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز
تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharhdaily.ir

تهران: آذان ظهر ۱۲:۱۹ آذان مغرب ۱۸:۰۱ آذان صبح فردا ۵:۳۰ طلوع آفتاب ۶:۵۴

شرق



سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۹۱ | اول ربیع‌الثانی ۱۴۳۴ | ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ | سال دهم | شماره ۱۶۷۰ | ۱۶ص‌فحه

واز گان یک فرهنگ

مجسمه: پارک‌های خیابانی



ناصر فکوهی

● هنر مجسمه‌سازی پیش از انقلاب، در اشکال عمومی آن، اغلب ترکیبی بود از نوعی فیگوراتیسم محض و به شدت سیاسی شده که عمدتا بر ساخت تندیس از خانواده سلطنتی و شاهان قدیم ایران متمرکز بود – فیگوراتیسمی که مضامین خود را از چهره‌های برجسته هنر و تاریخ ایران از دوران باستان تا امروز می‌گرفت- و در کنار این مجسمه‌سازی، موجی هر چه قدرتمندتر در گرایش به سوی اشکال ترکیبی (به ویژه با خط، با معماری، با نور، با تصویر و گرافیسـم، با جست‌وجوی فضاهای ذهنی در قالب مواد هر چه جدیدتر)، در گروه دوم که از چهره‌های شاخص آن، در بخش نخست این یادداشت نام بردیم، بیشتر هنرمندان حوزه نقاشی و خطاطی و خط-نقاشی قرار می‌گرفتند تا مجسمه‌سازان در معنای اخص کلمه. افزون بر این، این موج در کلیت خود حامل نوعی اعتراض و عدم تحمل وضعیت موجود نیز بود که البته هرگز به درجه‌ای شدید یا حتی جدی از رودررویی با نظام سیاسی نکشید. انقلاب از این رو، در خود و فرآیند برخوردش با سیستم گذشته نوعی مشروعیت «طبیعی» برای برخورد با هنرهای ریاچه در قالب نقاشی و چه به ویژه در قالب مجسمه‌سازی می‌یافت و حتی افزون بر این، برخی حرکات کنترل نشده در روزهای نخست انقلاب نیز نه فقط برای نابودی مجسمه‌های سیاسی گروه نخست و برخی از آثار گروه دوم، بلکه حتی آثار باستانی در شهرهایی چون اصفهان و شیراز نیز برداشته شد که البته به سرعت مهار شدند. آثار تاریخی کم و بیش حفظ شدند، اما نظام‌های ارزشی و استنادی از جمله در شهرها و نام‌گذاری‌های درونی آنها و مکان‌های حافظه تغییری اساسی را شاهد بودند. در دوران جنگ و در سال‌های پس از آن تأثیری که شهادت صدها هزار جوان به ذهنیت و روح و زندگی واقعی مردم ایران وارد کرده بود، خود را به صورت‌های مستقیم و غیرمستقیم در شکل شهرها نشان داد. این تغییر نه تنها در سطح عوض شدن نام خیابان‌ها که از ابتدای انقلاب آغاز شده بود، شدت یافت، بلکه نقاشی‌های دیواری و مجسمه و تندیس‌های جدید که در بسیاری نقاط جای مجسمه‌های قدیمی پادشاهان را می‌گرفتند، تلاش کردند بارگذاری‌های معنایی جدید و مکان‌هایی از انباشت ذهنی و نمادین را به وجود بیاورند که در برخی موارد بارها تغییر کردند (نظیر میدان انقلاب).

در برخی از موارد پس از آنکه مجسمه‌های باستانی تقریبا به طور کامل از میراث رژیم گذشته جدا شدند، به تدریج مورد حفاظت و خدمت هویت‌بخشی جدید ملی در آمدند. آثار گروه دوم نقاشان و مجسمه‌سازان غیرفیگوراتیو بار دیگر از طریق همان میوزه هنرهای معاصر با اولین نمایشگاه آن پس از جنگ، در سال ۱۳۷۵ قدرتی تازه یافتند و خون جدیدی وارد رگ‌های هنرمندانی شد که این‌بار می‌توانستند سنت‌های بسیار متفاوت را از هویت‌های گاه بسیار دور از یکدیگر یعنی هنر جهانی، هنر دینی، هنر قومی، هنر به آسانی و هنر مدرن بومی را با یکدیگر ترکیب و به نتایج بسیار قابل توجهی برسند. برخی از نهادهایی که در این میان به وجود آمدند نهادهایی نظیر انجمن مجسمه‌سازان ایران در دهه ۱۳۷۰ (۱۹۹۰) و نخستین «سه‌سالانه آثار حجمی» که بیانیه خود را در خرداد ۱۳۷۴ (ژوئن ۱۹۹۵) که بعدها به دوسالانه مجسمه‌سازی ایران، تبدیل شد و تا امروز ادامه دارد، در این راه بسیار موثر بودند. هیات انتخاب نخستین سه‌سالانه شامل علی قهاری کرمانی (۱۳۷۸–۱۳۰۵/۱۳۰۴)، شجاع‌الدین شهابی (۱۳۱۷/۱۹۳۸) و ایرج محمدی (۱۳۲۴/۱۹۴۵) می‌شد. در حالی که هیات داوری متشکل از اکبر مختار تجویدی (۱۳۰۵/۱۹۲۶)، لیلی‌یت تریان (۱۳۰۹/۱۹۳۰) و هادی ندیمی (۱۳۱۹/۱۹۴۰) می‌شدند.

با وصف این، آنچه این زایش هنری را در آخرین دوره مورد بحث ما یعنی پس از جنگ تعمیلی تهدید می‌کرد، بروز اشکال بسیار متفاوتی از تولید و مصرف‌های جدید هنر مجسمه‌سازی بود: از ورود گسترده سرمایه‌های مالی به این بخش و تبدیل شدن بسیاری از آثار هنری به نوعی شیء برای به رخ کشیدن ثروت توکیسه‌گان شهری جدید و در کنار آن آلوده شدن این حوزه به صورت غیرمستقیم از طریق نهادهای مالی و ورود هنرمندان با ناشی‌گری و اغلب به شکل داندان‌کارانه و بدل شدن آنها به بازیچه‌ای در دست بازارهای جدیدی که آثار آنها را در دست می‌گرفت.

«مهم نیست که این روزها به چه کاری مشغولم، مهم این است که فعلا فیلم نمی‌سازم!» کیومرث پوراحمد در پاسخ به این سوال که این روزها به چه کاری مشغول است می‌گوید. سپس اضافه می‌کند: «فکر کنید در ویلای شخصی‌ام در جزایر قناری یا هاوایی در حال استراحتم.» او دلزده و ناراحت از این روزهای سینما از مشغولیت‌های این روزهایش به «شرق» می‌گوید.

دور از سینما، با سینما

«فیلم نمی‌سازم و فرسوده می‌شوم.» این جملهای است که پوراحمد پیش از اینکه از او بپرسیم اصلا مشغول سینما هست یا نه، می‌گوید و بعد ادامه می‌دهد: «البته اخیرا دوا سه کار پیشنهاد شده که هیچ کدام به سرانجام نرسیده و قطعی نشده. یک مجموعه پلیسی است که «سید رحمانی» نوشته؛ ووجه اجتماعی زیادی دارد و نوشته‌ای است خیلی جذاب و پرملاّت و آنقدر سنجیده و خوب نوشته شده که انگیزه‌اش را برای ساخت در من ایجاد کرده کاری است که از مجموعه پلیسی که سال‌ها پیش ساختم (سرخ) خیلی بهتر می‌شود ولی متأسفانه به دلیل بی‌پولی فعلا روی هواسّت و معلوم نیست چه زمانی به‌فیلمبرداری برسد.»

این کارگردان که پیش‌تر از او «توپوس شب» را هم در حال و هوای جنگ دیده بودیم از مطالعه یک سناریوی جنگی هم می‌گوید: «طرح یک سناریوی دفاع مقدسی را هم خواندم‌ام که بر اساس یک اتفاق واقعی است و خیلی جذاب است و علیرضا معتمدی آن را نوشته. حکایت رزمنده‌ای است که برای شناسایی رفته، بعد می‌رود روی مین و به سختی مجروح می‌شود و ۱۷ روز با مرگ دست و پنجه‌نرم می‌کند. او فقط به واسطه نه‌ری که کنارش است، زنده می‌ماند و به هیچ شکل هم نمی‌تواند طلب کمک کند چون اگر دشمن به حضور او پی ببرد ده‌ها نفر در معرض خطر قرار می‌گیرند. اگر نسخه نهایی فیلمنامه قوی و غنی بشود آن را خواهم ساخت. این فیلمنامه به گونه‌ای شبیه فیلم «۱۳۷ ساعت» به کارگردانی «دنی بویل» است و اگر در نهایت فیلمنامه‌ای بهتر از «توپوس شب» بشود حتماً آن را می‌سازم.»

فیلم، کتاب، تئاتر و دیگر هیچ
وقتی از آقای کارگردان درمورد آخرین فعالیت‌های فرهنگی‌اش می‌پرسیم از تماشای نمایش «پنج‌پچه‌های پشت خط نبرد» نوشته «علیرضا نادری» و به کارگردانی «شکان خیل‌نژاد» در «تالار مولوی» و از تماشای فیلم سینمایی «برای من» اسپیلبرگ همیشه درجه یک است. اخیرا

روزگار سپری شده

با این روزهای «کیومرث پوراحمد»

فیلم نمی‌سازم و فرسوده می‌شوم

عسل عباسیان

«لینکلن» را که دیدم باز هم مثل همیشه درجه یک بود. این فیلم پرشی از زندگی «لینکلن» است و تلاش‌های او برای تصویب قانون لغو برده‌داری. فیلم «Flight» (پرواز) را هم دیدم و خیلی لذت بردم. آخر فیلم که خلبان به مست بودنش اعتراف می‌کند تأثیرگذار است. در سکانس آخر می‌گوید که اگر به مستی اعتراف نمی‌کردم یک عمر شرم‌ننده خردم بودم اما حالا در زندان احساس رهایی می‌کنم.پوراحمد اضافه می‌کند

که: «تماشای فیلم یگانه «پذیرایی ساده» مانی حقیقی را هم به سینما دوستان توصیه می‌کنم و به آنها که اهل جشنواره هستند هم تماشای «کلاس هنرپیشگی» علیرضا داوودنژاد را توصیه می‌کنم. «کلاس هنرپیشگی» فیلمی‌است فراتر از همه آثار قبلی داوودنژاد. فیلمی که شور و رحمانی» نوشته؛ ووجه اجتماعی زیادی دارد و نوشته‌ای است خیلی جذاب و پرملاّت و آنقدر سنجیده دستی داشتم بارها آن را دیدم‌ام ولی بازهم دوست دارم با ولع تماشایش کنم.» کارگردان «شب پلدا» و «قصه‌های مجید» کتاب «قدمت روی چشم» به قلم «سرژ میشل» را هم مطالعه کرده است: «سرژ میشل ۲۲ ساله و متولد سوئیس است. او از ماه ژوئن سال ۲۰۱۱ معاون

مدیر مسئول روزنامه فرانسه زبان لوموند است. میشل به عنوان خیزنگار سال‌ها در سوئیس، ایران، مناطق بالکان و آفریقا فعالیت کرده است. او از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ در ایران زندگی کرده و در این کتاب استنباط خودش را از زندگی ایرانیان به رشته تحریر درآورده و در مقدمه کتاب درباره زبان فارسی آورده است: زبانی که در آن به جای «خوش آمدی» می‌گویند: «قدمت روی چشم» کتاب دیگری که این کارگردان خوانده «پاریس» به قلم «سعید نوری» است که «شهر روزبهان» آن را منتشر کرده. پوراحمد درباره این کتاب توضیح می‌دهد: «رمان آنقدر جذاب بود که من بعدازظهر شغروشم کردم و یک نفس تا صبح خوابم‌خوابم. این رمان جذاب یک زن است و نویسنده مرد، خیلی دقیق احساسات یک زن را تصویر می‌کند. خود من اگر یک سناریو بنویسم که شخصیت اصلی‌اش یک زن باشد حتماً با چندتا زن صاحب‌نظر مشورت می‌کنم.»

قصه‌های بنی‌اعتماد
اما کلام آخر پوراحمد به «قصه‌های رخشان بنی‌اعتماد ختم شد. او گفت: این باسوی همه فصول سینمای ایران فیلمی ساخته ماندگار و جاوهری تراشیده است که به گنجینه سینمای ملی می‌افزاید.



نوشتن در سایه انقلاب

مدیون این حوادثیم

ترجمه: مریم حیدری

رمان اخیر، هجو تندى بود به جمهوری‌های بی‌مایه آن هم می‌دهند که آیا تحولات اخیر جوامع عرب بر نوشتن‌شان و سبک و سیاقش تأثیر گذاشته‌اند؟ این نویسندگان در کشورهایی که در آنها انقلاب یا جنبش صورت گرفته، زندگی نمی‌کنند، بلکه می‌خواهیم بدانیم هر یک از این نویسندگان در دیگر کشورهای عرب، چگونه به این حوادث نگریسته‌اند؟

کمال قرور –الجزایر–رمان نویس

کمال قرور، اعتقاد دارد که تحولات سیاسی جامعه عرب، بر فرآیند و سوزده‌های نوشتن برای او، تأثیر گذاشته و می‌گذارد. قرور می‌گوید: «در حال حاضر دارم یک رمان را با عنوان «بیچیتال» و یک کتاب دیگر را با عنوان «تخریب هلالی» به پایان می‌برم که بعد از رمان «قای ویرانی» شروع کردم.

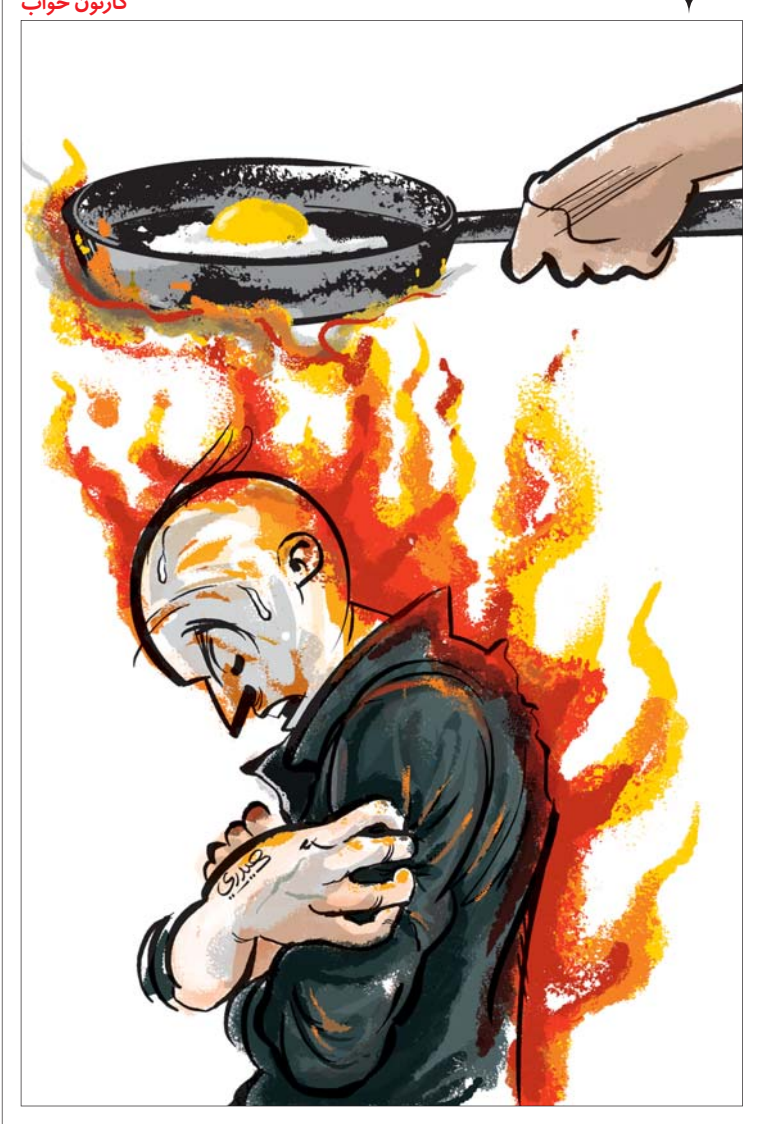
رویداد

رونمایی «روزها» اثر دکتر «اسلامی‌ندوشن» در یزد

روزها تا آخرین مجلد آن در سال‌جاری گذشته است، «محمعلی اسلامی‌ندوشن» پنجشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۹۱ در سالن کتابخانه وزیری یزد و از ساعت ۱۷ برگزار خواهد شد. استادحسین مسرت نویسنده و پژوهشگر ادبی –که مدیریت این برنامه را برعهده دارد- می‌گوید: «پس از چاپ و انتشار آخرین جلد کتاب «روزها»- زندگینامه ندوشن» دکتر محمدهلی اسلامی‌ندوشن – که در چهار مجلد شرح زندگی این نویسنده صاحب‌نام را در برمی‌گیرد و از حیث ادبی، تاریخی و اجتماعی یک اثر کم‌نظیر و ماندگار در ادبیات معاصر ایران به شمار می‌آید. کتابخانه وزیری یزد درصدد برگزاری آیین رونمایی از کتاب «روزها» با حضور نویسنده توانای آن برآمده است.» مسرت در این رابطه افزود: «از آنجا که طی سه دهه‌ای که از انتشار جلد نخست



هادی حیدری cartoononline.persianblog.ir



مرگ مولف

به خاطر ۲۴ بهمن، سالمرگ «پرشادخت شعر معاصر»

چرا «فروغ»

پرشر و شانه‌هایی بی‌قید که اندیشناکی سایه‌های افتاده بر آن پیشانی تابناک را به سخره گرفته‌اند. و عکس‌های دوران کمال شعری او زنی دیگر را به ما معرفی می‌کنند:



فریده حسن‌زاده

وقتی «پابلو نرودا» بعد از تبعیدی طولانی به کشورش برگشت، خیابان‌ها لبریز از مردمی شد که به استقبال شاعر محبوب‌شان رفته بودند و یک صدا او را به نام کوچکش می‌خواندند: «پابلو! پابلو! پابلو.» در میان شاعران محبوب ایرانی، کسی که همیشه او را به نام کوچکش یاد می‌کنند «فروغ» است. انگار از نه‌تغاری خانه حرف می‌زنند نه از شاعری بزرگ که آثارش به بسیاری زبان‌ها ترجمه شده و خوش جا کرده است در یکی از معتبرترین گلچین‌های شعر جهان معاصر که در آن سوی مرزهای کشورومان توسط انتشارات «پنگوئن» منتشر شده است. چرا؟ راستی چرا مردم این شاعر را به نام کوچکش یاد می‌کنند حتی سال‌ها پس از مرگش؟ چه عاملی در شعر یا زندگی او سبب شده تا مردم او را این همه خودمآنی فروغ بنامند؟

تنها حین تماشای عکس‌های او بود که پاسخم را یافتم. «رومن رولان» در توصیف مشخصات ظاهری «پتهوون» چنین طرحی ترسیم می‌کند: «کوته‌قامت بود و درشت‌اندام. سر و گردنی نیرومند و استخوان‌بندی پهلوانه‌ای داشت. چهره‌ای پهن به رنگ سرخ اخراهی

که در پایان عمر

جایش را به رنگی

بیمارگونه و زردوش

داد. پیشانی قدرتمند

و برجسته، موهایی به

غایت سیاه و پرپشت

که گویی هرگز رنگ

شانه به خود ندیده

بودند.» اما ما برای

توصیف مشخصات

ظاهری فروغ آیا

می‌توانیم طرحی

بکشیم که «یادها

خطوط آن را قطع

کنند؟» عکس‌های

دوران جوانی شعر

او زنی را با این

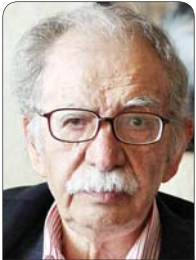
مشخصات به ما نشان

می‌دهند: گیسوانی

عاصی، چشمانی

توقف تجدید چاپ «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران»

ایلتنا: کار تجدید چاپ «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» نوشته «علی‌اشرف درویشیان» و «رضا خندان» به دلیل مشکلات اقتصادی و گرانی کاغذ فعلا متوقف شده است. «علی‌اشرف درویشیان» (نویسنده و محقق) در مورد وضعیت انتشار کتاب‌هایش گفت: تقریبا اکثر کتاب‌های من در انتشارات چشمه منتشر می‌شد. تعداد این کتاب‌ها نزدیک به ۲۰ عنوان است که شامل رمان‌ها و مجموعه داستان‌های کوتاه می‌شود و به دلیل تعطیلی نشر چشمه با تکلیف مانده‌اند.



با شما نبودم

تو «استالین» نبودی من اشتباه کردم



امید بلاغتی

● رفیقی داشتیم ما، ماهی یکبار به خانه ما می‌آمد و در تمام مدت حضورش از مارکس تا آدورنو و هورکهایمر را یک‌بار برایمان مرور می‌کرد و خب اصرار هم داشت «لشووایسم» رخ نداده و رفیق «استالین» قلبی داشته مهربان‌تر از «سهراب سپهری» و حتی آب را یکبار در زندگی‌اش گل نکرده است، در هر حال نگاهی چپ به هستی داشت و معمولا هم درگیر مسایل چپ خودش و هستی و آدمی بود. ما که نه زیاد چپیم و نه زیاد راست، در واقع یکجورهایی راست‌ترین چپ و چپ‌ترین راستیم و چپ و راستمان در گذر زمانه توانمند شده‌اند. تمام سعی‌مان را می‌کردیم که ایشان را تا حد ممکن متعادل‌تر کنیم اما راه نداشت. از جایی به بعد به این نتیجه رسیدیم که اصلا چپ جماعت اصلا حرف نمی‌زند که تو بشوی، حرف می‌زند که لبش بجنبید در کل هم آدم بدبینی بود. از اینها که رجاله‌او ناپاک‌ها و در کل مردم عادی نمی‌گذاشتند او این فرصت کم زیستش را به نحو احسن طی کند. هر چند در نهایت راه رهایی از همین طبقه «پرولتاریا» می‌آمد از نظر ایشان اما کلا طبقه پرولتاریا یکسری سوخته‌پدر هم بودند این سوخته‌پدر از ابداعات خود ایشان بود و کلا اعتقاد داشتند فحش را باید جوری بیان کرد که تاویل‌پذیر باشد و لایه‌های زیرین داشته باشد. دو نکته کلیدی در زندگی او بود. یکم‌های دروازه غار یا موسسه کودکان کار همکاری کرده بود، برای همین زیر و بم جنوب شهر تهران و ساختارهای ذهنی و فکری آنها را دقیقاً می‌دانست و همچنین یکبار هم استقنای پس داده بود. حالا کجا و به به کی خدا می‌داند؟ ما هیچ‌وقت خانه و کاشانه ایشان را ندیده بودیم تا اینکه روزی یک کارت عروسی به دست ما رسید که در قسمت نام داماد نام رفیق ما و در قسمت نام عروس نام بانویی بود که هم نام و هم نام خانوادگی‌شان اصلا خیلی خیلی شبیک و مجلسی بود: پاریمدا دانا. ما و شال و کلاه کرده در روز موعود راهی شدیم نه‌تنها باور داشتی در سمت لواسانات شدید که وارد خیال و وهم شدیم. هم‌میتور شاهد و محبوبان یافت می‌نشود نایاب جهان بودند که از سر و روی بالا یا می‌رفت و بورژوازی که هیچ خود کاپیتالیسم و امپریالیسم از سر و روی مجلس می‌ریخت و ملت در دود و بخار در وسط باغ پیش از آنکه در انشک غوطهور باشند در وهم و خیال و عالم مثال غوطهور بودند. من اما دنبال چهره داماد می‌گشتم. خلاصه داماد را زیارت کردیم. بروها اصلاح شده، مدل مو به غایت جذاب، چاک کت تا پس گردن، همچین بعد هزار سال لبخند بر لب آمد کنار من و گفت: امید، به نظر تنها راه تغییر کاپیتالیسم رخنه کردن در آن است. من از پارمی (مخفف نام همسرشان) و خانواده‌اش آغاز کردم. خواهی دید که کارگران کارخانه‌های دانا به زودی از افزایش حقوقشان سخن خواهند گفت و پرولتاریا دغدغه‌های متعالی‌تری پیدا...

جمله به آخر نرسیده بود پاری جان داماد انگشت سسکوت بر لب داماد گذاشت و او را به وسط مجلس برد. از خودشان حرکات موزون درآوردند و سکوتی اسلوموشن بر فضا حکمفرما شد. برای اولین‌بار می‌دیدم که یک چپ وسط سخنرانی‌اش ساکت می‌شود.

از شما که پنهان نیست ما هم یکی، دو سال است کمی چپ‌تر شده‌ایم و از طرفی هم رفیق‌مان خواهرزنش را که هم باطن و هم ظاهر خوشی دارد به ما معرفی کرده و قرار است باجناب شویم. ماندایم دغدغه خلق و پرولتاریای زحمتکش داشته باشیم یا برویم بی زندگی‌مان خلق را از راه دانایی برساییم به عدالت و آزادی... بین خودمان باشد شک به جلمان افتاده کدام راه را برگزینیم.

نوستالژی یا **جلد یونصد و هفتاد و ششم** /**روایت «دیشب تو راز چپی نسبت به ماه کردم تو استالین نبود، من اشتباه کردم»** یا **«ما پاریمدا دانا بی است، عدالت است، آزادی است...»**

اکادمی

استاد ایرانی در جمع برترین‌های انجمن فیزیک آمریکا

● **گروه علم:** دکتر «وحید کریمی‌پور» استاد دانشکده فیزیک دانشگاه صنعتی شریف، به عنوان یکی از داوران برجسته سال ۲۰۱۳ انجمن فیزیک آمریکا انتخاب شد. برنامه انتخاب کارشناسان و داوران برجسته انجمن فیزیک آمریکا (APS) از سال ۲۰۰۸ میلادی و با هدف انتخاب و تقدیر از محققان ممتاز دنیا که نقش مهم‌تری در ارزشیابی و چاپ مقالات در مجموعه نشریات این انجمن دارند، انجام می‌شود. در حال حاضر بیش از ۶۰هزار محقق از سراسر دنیا با انجمن فیزیک آمریکا همکاری می‌کنند که هر سال حدود ۱۵۰ نفر از این گروه انتخاب می‌شوند و با اهدای بورس تحقیقاتی (فلوشیپ) در APS از آنها تقدیر می‌کنند. گفتنی است دکتر «وحید کریمی‌پور» به همراه دکتر «احمد شیرزاد» و شهید دکتر «مسعود علی محمدی» اولین سه نفری بودند که در ایران دکترای فیزیک گرفتند. تا پیش از آن، دانشجویان ایرانی برای تحصیل در مقطع دکتری فیزیک به خارج از کشور می‌رفتند.

۱- از شعر دیدار در

شب ۲- باز هم از شعر

دیدار در شب ۳- از شعر

تولدی دیگر- گفتگوی

سیروس طاهری و سامدی با

فروغ فرخاذ – نشریه ارش،

تابستان ۱۳۴۳، شماره ۸